

## مفهوم توسعه اقتصادی\*

فریدرش ویلمم\* در پی کوشش خود در راه گسترش اقتصادی پروس مینویسد:

"تمامی پدیده‌های بازرگانی را پروردگار شناخته است و نیز این کار که من میکنم تا سرزمین برهوت آباد گردد و اگر جز این کنم نمی‌خواهم به بارگاه خداوند آیم . . . . ." (۱)

امروزه در کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین سعی حکومت‌های مختلف در جهت توسعه اقتصادی است و گسترش اقتصادی وظیفه دولت‌ها قلمداد شده یا لاقلاً مردمان انتظار انجام آن را از حکومت‌های خود دارند. اکنون باید سؤال شود که اصطلاح توسعه اقتصادی اصولاً چیست و چه فلسفه‌ای در پس آن نهفته است و از پاسخ این سؤال چه اثراتی بر انتخاب ابزار سیاست اقتصادی گذارده میشود؟

توسعه اقتصادی در حقیقت یک تحرک چندجانبه است که شامل بکار گرفتن منابع انرژی جدید، پویش تولیدی جدید و روشهای کار جدید است. گسترش اقتصادی بمرور ایام از اهمیت بخش کشاورزی کاسته و با اهمیت بخش صنعتی می‌افزاید. رشد تولید کالاهای سرمایه‌ای از کالاهای مصرفی سریع‌تر میشود. از طریق تقسیم کار، استفاده از پیشرفتهای فنی و تشکیل سرمایه، کارآئی نیروی انسانی بیشتر شده و رشد درآمد سرانه افزایش مییابد

---

\* مقاله حاضر چکیده سمیناری است تحت عنوان توسعه اقتصادی که در سال ۱۹۷۳

در دانشگاه هوهنتنهایم بسرپرستی پرفسور روتنبرگ برگزار گردید.

\* پادشاه پروس (۱۷۴۰ - ۱۷۱۳).

1- SCHNEIDER, R. : Die Hohenzollern, Frankfurt und Hamburg 1961, S.77 .

همزمان با این تحولات رفتار و منش افراد بشر نیز تغییر می‌یابد. تصمیم در مورد بی‌نیاز کردن هرچه بیشتر افراد جامعه راسخ‌تر شده و نحوه زندگی انسانها دگرگون میگردد. (۱) اصطلاحی که امروز در بسیاری از موارد برای مجموعهٔ تحولات نامبرده بالا استعمال میشود "تولید سرانهٔ اجتماعی" یا "درآمد سرانهٔ ملی" است، اما این اصطلاح از دیدگاه‌های مختلف میتواند مورد قضاوت‌های متفاوتی قرار گرفته و به انواع مختلف توجیه شود. مسالهٔ غیرقابل انکار آنست که امر توسعه، امکانات اقتصادی ابناء بشر را گسترش داده و بر درجه پیچیدگی جامعه می‌افزاید. (۲)

سؤال در مورد اساس ارزش توسعهٔ اقتصادی بهیچوجه لزوم دوگانگی بین واقعیات و تصمیم‌گیری را ایجاب نمی‌کند بنحوی که تصور کنیم که در یک سوارزشهای مشخصی قرار گرفته و در سوی دیگر مسالهٔ توسعهٔ اقتصادی، که باید بر اساس ارزشهای مذکور قابل شناخت و قابل حل باشد. بگفته دیگر نمی‌توان ادعا کرد که معیارها و ارزشهای مشخصی درست است که بتوان هدف توسعهٔ اقتصادی را در جهت آنها هدایت کرد. ظاهراً "تجسم ارزشها" \* بمرور ایام تغییر پذیر بوده و بدین ترتیب حین گسترش اقتصادی که تابعی از زمان است تجسم ارزشها نیز تحول پذیرند. جریان اتفاقات یعنی تغییر نظامهای اجتماعی گاهی از طریق یک سلسله تحولات پیوسته و گاهی از طریق تغییرات ناگهانی دنبال میشود. هرچه توسعهٔ اقتصادی به پیش میرود، بینش انسان در مورد امکانات بی‌نیاز کردن هرچه بیشتر افراد اجتماعی افزون‌گشته و بهمان اندازه نیز انتظارات افراد جامعه بالاتر میرود و هرچه بیشتر بر ولع توسعه اقتصادی افزوده میگردد، این ولع بویژه در جوامعی که محرومیت بیشتری کشیده‌اند بیشتر آشکار میگردد. ظاهراً "چنین بنظر میرسد که هنگام غذا خوردن اشتها افزودن میگردد.

1- KLATT, S.: Zur Theorie der Industrialisierung, Koeln/Opladen, 1959, S. 19.

(۲) - در این جا بهتر است درجه پیچیدگی جامعه از طریق پیچیدگی‌های فنی و سازمانی ارزیابی شود. بعقیده Lewi-Strauss, C. ظاهراً "پیچیدگی روابط بین انسانها در جوامع کمتر توسعه یافته از اجتماعات توسعه یافته و پیشرفته شدیدتر است.

\* - تجسم ارزش معادل Wertvorstellung در زبان آلمانی است که از کلمه Wert بمعنی ارزش و Vorstellung بمعنی نشان دادن تصور کردن، مجسم کردن و تجسم است. حمید عنایت در ترجمه کتاب فلسفه هگل اثر ستیس این کلمه را با انگار و تمثیل

معادل داسنه است: جلد اول ص ۲۵، چاپ سوم ۱۳۵۲.

بدیهی است هنوز به سؤال ما در مورد هدف اصلی کار توسعه اقتصادی جواب داده نشده است. جالب توجه آنست که دردنیای کنونی تقریباً "همگی براین عقیده‌اند که مساله توسعه اقتصادی ارزش دنبال کردن دارد و همه میدانند که توسعه اقتصادی دیگر ساختن برج بابل نیست، بلکه درحقیقت تولید یک کالا، یک اصلاح و یک پیشرفت است که به چرای آن بصورت‌های مختلفی پاسخ داده میشود.

بنابراین بی فایده نیست که بدنیا لعقاید فلسفی مختلف توسعه گرائی که بالاخره هدف یکسانی دارند رفته و این هدف را تجزیه و تحلیل کنیم، چراکه راه رسیدن به هدف یا عبارت دیگر اساس معیار و ارزش توسعه اقتصادی جهت و شدت تلاشهای امر توسعه را تحت تاثیر قرار میدهد.

### ۱- استدلال فلسفه رفاهی توسعه اقتصادی

آشنا ترین آرمان توسعه اقتصادی بی نیاز کردن هرچه بیشتر افراد بشر با کالاهای مادی، از بین بردن فقر و تنگدستی و بیماری است. این آرمان کاملاً "روشن است اما مسلماً" برای کار توسعه اقتصادی کافی نیست. با توجه به رشد شدید جمعیت جهان، توسعه اقتصادی بدان معنی است که بخش بیشتری از درآمد باید بمصرف سرمایه گذاری برسد. بدیهی است نسلی که باید از مصرف مستقیم صرف نظر کند طبیعتاً "از درآمد بیشتری که نتیجه چشم پوشی از مصرف مستقیم است بهره مند نمیشود.

بنابراین، اصل استدلال فلسفه رفاهی توسعه اقتصادی از نظر فردی پایه و اساس محکمی ندارد بخصوص که این فرد از طریق یک واحد اقتصادی خود کفائی امرار معاش نماید. با توجه به فاصله زمانی شدید بین کوشش مضاعف و بهره برداری از این کوشش به مصداق "دیگران کاشتند و ما خوردیم، ما میکاریم دیگران بخورند" و یا عبارت دیگر برای کسی که تلاش میکند و پس انداز میکند که در زمان دیگری بر مصرف خود بیافزاید میتواند این گفته انجیل کاملاً "گویا باشد" (۱):

"و تمامی کاری را که در زیر آفتاب سوزان انجام دادم که بهره آنرا انسان دیگری بهره‌دار کند بعد از من خواهد آمد مرا تحت فشار قرارداد، زیرا چه کسی میداند که آنکه بعد از من خواهد آمد عاقل خواهد بود یا دیوانه و با توجه به همه اینها به ثمره تمام کاری که زیر

آفتاب سوزان انجام دادم حکومت کند ، از این رونظم تغییرکردن و از تمامی تلاشی که زیر آفتاب سوزان میکردم دلسردشدم . . . "

از سوی دیگر فلسفه رفاهی توسعه اقتصادی باین سؤال که زندگی انسانها بجهت طریق خوب و قرین خوشبختی خواهد شد جوابی نمیدهد . این سؤال هنگامی مطرح میشود که " مصرف " واقعا " بیشتر از آن مقداری است که برای ارضاء " احتیاجات اولیه " لازم بنظر میرسد (۱) . افلاطون در چارمیدس مساله را باین صورت بیان میکند :

" زمانی که شناخت روشنی در همه جا ما را مشایعت کند و هیچ رهبر نادرست هیچ پزشک و هیچ ژنرال نمیتواند ما را فریب دهد ، در آن صورت زندگی ما مسلما " سالم تر است و به هنگام خطر مطمئن تر هستیم . کالاهای مصرفی را فقط هنرمندان تهیه میکنند . حتی علم پیش نگری فقط بعهده آینده نگران و برنامه ریزان راستگو و درست کردار گذارده خواهد شد . انسانیت دیگر بجهل و نادانی میدان نداده و بادرک و فهم زندگی خواهد کرد . اما آیا این زندگی توام با فهم بر اساس روشنگری ، خوب یا همراه با خوشبختی خواهد بود ، مسلما " معلوم نیست . شناختی که ما را باین مرحله از تفکر میرساند کدام است ؟ (۲) . "

ضمن بررسی منش و رفتار انسانها معلوم میشود که " هرگونه بهبود در وضع خارجی زندگی آنها بمحض آنکه بصورت عادت درآمد بعنوان یک اصل مسلم تلقی شده و برای هیچکس بعنوان یک عامل خوشحالی و خوشبختی تلقی نمیشود و بشر همیشه بدنیال وضعی است که در حال حاضر امکان داشتن آن برای وی مقدور نیست (۳) فلسفه رفاهی توسعه اقتصادی نه تنها نمیتواند باین پرسش که چرا یک فرد یا یک ملت امروز از مصرف خود برای تشکیل سرمایه نسل آینده صرف نظر میکند توضیح قانع کننده ای بدهد ، بلکه نمیتواند باصل فلسفه توسعه اقتصادی بنحو ارضاء کننده ای بپردازد .

مسلم " تعداد افرادی که حقیقتا " معتقدند بی نیازی هرچه بیشتر افراد بشر از کالاهای مصرفی انسانها را " خوشبخت " خواهد کرد کم نیست اما باید اذعان داشت که ظاهرا " در نهان آرزوی شدید توسعه اقتصادی بیش از این فلسفه است و بهمین دلیل نیز

1- HORKHEIMER, M. : Zur Kritik der instrumentellen Vernunft, Ffm. 1967, S. 88.

2- PLATON, : Platonis Opera, ed. J. Burnet. Bd. III, 1957, 173, a5-d5 Kraemer, Badoni, Die Welt, 15.9.1966.

3- MANN, TH., : Betrachtungen eines Unpolitischen, 1956 , Ffm., S. 392.

## ۲- استدلال مذهبی توسعه اقتصادی

استدلال مذهبی توسعه اقتصادی برپایه این عقیده استوار است که هرآفریده‌ای بقدری ارزشمند است که سزاوار است کار و زندگی خویش را در راه آن قربانی کنیم. توسعه اقتصادی جزئی از وظیفه ایست که بسان زاد و ولد در نهاد افراد بشر نهفته است. دنیائی که در آن زندگی میکنیم جهانی است که قبل از انسانها و بدون وابستگی به بشر آفریده شده و هرآفریده‌ای دارای ارزشی است و خداوند در روز آفرینش می بیند که هرچیز که آفریده " خوب است " و بشربعنوان آخرین فرزند آفرینش این وظیفه را برعهده گرفته است که بر هر چیزی نامی نهد و بر آن حاکم باشد. در کورتیان اول ۳ و ۲۳ آمده است که " همه چیز مال شماست " و در کورتیان اول ۱۲، ۶ می‌آید که " هر چیز جایز است " \*

این جملات از یک شناخت علمی مایه گرفته است، دنیا برای بشر آفریده شده و طبیعت آن از طریق بشر قابل تغییر شکل و دگرگونی است. " این دنیا مال ماست و ما متعلق باین دنیا هستیم . . . و ما آنرا می‌آفرینیم و دنیا ما را اقناع میکند " (۱).

باتوجه باین اصل بشر آزاد است که در تمامی فضای زندگی بکار پردازد و در این میان هیچ حوزه‌ای وهیچ چیزی نیست که تابع این اصل نباشد. همه چیز در دست انسانهاست و بشر است که نه خود مختارانه و آزادانه، بلکه برای رضایت پروردگار بر آنها حکومت کند و پروردگار آن کسی را دوست میدارد که کار میکند و توسعه می‌بخشد. " توجیه این فلسفه بالاخص در پوریتانیسم \* انگلوساکسن بوضوح دیده میشود " (۲).

از دید فلسفه مذهبی مسیحیت فرمان تولید کالاها و تلاش اقتصادی در محبت و عشق به دیگران ظاهر میشود. از دید این فلسفه بدیگر ابناء بشر باید از لحاظ مادی کمک شود. در اینجا منظور از دیگران شاید تنها نزدیکان وهم بستگان نباشد، بلکه منظور، ملل دیگر همسایه نیز هست وهمه ملل جهان همسایه هم اند. تولید کالا برای هدف توسعه باین معنی یک دستور مذهبی است. هر اندازه در ادیان مختلف جهت‌ها و هدف‌ها مختلف باشند اصل استدلال فلسفی مذهبی در غالب آنها یکسان و آشکار است

)The New English Bible, New Testament, Oxford University Press, 1961, P. 351, 355 "all of them belong to you", "I am free to do anything".

1- TILLICH, P. : Das neue Sein. Religioese Reden II, Stgt 1959. S. 108.

2- WEBER, M. : Gesammelte Werke zur Religionssoziologie, Tuebingen, 1947, S. 176, 190.

\* - عضو گروه پروتستان در قرن ۱۶ و ۱۷ در انگلستان که بمخالفت با سنتهای کلیسا برمیخیزد.

وسراسراین فلسفه برپایه ایمان به پروردگار استواراست ، پروردگاری که درو را هر چیز و هر عمل قرار گرفته است . باید دانست که در فلسفه مذهبی برای اعمال انسانها نیز چهار چوبی تعیین شده است که بر مبنای آن غرض از توسعه آن نیست که خوشبختی بیافرینیم ، بلکه باید وضعیت نابسامان ورنج دهنده افراد بشر را از میان برداریم . براساس فلسفه مذهبی موفقیت یا عدم موفقیت ما در انجام این مهم بستگی به خواست پروردگار دارد .

### ۳- استدلال فلسفی هگل

بعقیده هگل خداوند در دنیا " درخودنهان " است و پروردگار را باید با منطق مورد توجه قرار داد . سه مقوله اصلی نشان دهنده نظام جهانی وی میباشد :

— اصل وجود ("بودن") پویائی است خودزا .

— پوییش " شدن " قابل درک و تکامل است .

— درنوع بشر باید جوهر روحانیت خداوندی را جای داد که از طریق آن برای تاریخ عمومی بشریت در مقابل انسان بودن فردی بدون شرط باید اولویت قائل شد (۱) .

پوییش جهانی بر اساس یک هدف ارزشمند ، براساس تحقق کامل یک معیار و یک ایده که در اصل اولیه جهانی صرفاً " بصورت نطفه‌ای بوده تنظیم شده است . نقطه آغاز زایش سیستم جهانی را وجود اولیه‌ای تشکیل میدهد که هنوز خودشناخته نیست و هنوز طبقه بندی و تقسیم بندی نشده است و جهان را بصورت واحدی بالقوه توسعه نیافته در برمیگیرد . این واحد در شکوفائی خود ( در تکامل خود ) پافشاری میکند و بدنیال تحقق نظمی است برتر و بهتر و نیز تحقق ایده‌ای است که بصورت نطفه نهاده شده است (۲) .

این نظم سیر جهانی باید شناخته شود زیرا همین نظم است که خط مشی نهائی و معتبر را به انسانها ارائه میدهد . بعقیده هگل دولت و فقط دولتی که این هدف را دنبال میکند نهادهای است برای خواست منطقی انسانها . بدین ترتیب هگل کلیه استدلال‌هایی را که هدف دولت را در جهت منافع و مصالح فردی می بینند مطرود میدانند و میگوید :

" باید توجه داشت که هدف دولت جهت دادن به مصالح فردی نیست ، بلکه فرد یک حقیقت و عنصر صالحی از دولت است . آزادی هر فردی مبتنی بر آنست که خواست

1- MORDSTEIN, F :Marxistischer Humanismus auf dem Pruefstand, in :Stimmen der Zeit, Heft 11, Nov. 1970, S. 306.  
2- TOPITSCH, E.:Die Sozialphilosophie Hegels als Heilsehre und Herrschaftsideologie, Neuwied und Berlin 1967, S. 22

ذهنی و فردی خود را که جزئی منطقی از مصالح عمومی است با اعمال خود با ثبات رساند . دولت بعنوان یک مرجع حقیقتاً " صالح می‌تواند با توجه به خواسته‌های منطقی ، فرد را محدود نماید . زمانیکه خواست فردی از خواست دولت فاصله می‌گیرد فرد " عموم " را درک نمی‌کند و اعمال او از نظر خواست منطقی بی اعتبار است و بالاخره ناصالح شناخته می‌شود هگل تصور می‌کرد که مقررات جریان پویش تاریخی را دریافته است . در حقیقت نیز فلسفه وی بیک فلسفه والای توسعه منجر شد . " ماهمگی بر خاسته ایم تا اعمال منطقی انجام دهیم و در این جهان چیزی را تحقق بخشیم که در نهاد یک منطق والا بودیعه نهاده شده است هگل می‌گوید: من معتقدم که دنیای ما فرمان پیشرفت را بباداده است و این فرمان اطاعت خواهد شد . " (۱) دولت در نظر هگل و نیز سرزمین انتخاباتی\* وی (پروس) یک مرجع عالی بود که انسانها را در جهت سرنوشت و الایشان هدایت میکرد .

در اینجا میتوان دوساله\* مهم را مورد توجه قرار داد :

— ارزشها منظم و تثبیت شده است . بشر عهده دار انجام توسعه و تکامل بدون وابستگی به یک پروردگار و ایط شده است . مساله\* توسعه وظیفه‌ای ظاهرا "نچنان عظیم است که زندگی را در راه آن توان گذارد و از دیگران نیز همین انتظار را در پیشبرد توسعه و تکامل داشت .

— راه توسعه نشان داده شده و تثبیت شده است حتی اگر وقایعی چند نیز ظاهرا " عکس آنرا نشان دهند . سیر جهانی پویشی است با یک جهت معین که از میان تمام رنجها و آلام بطرف یک دنیای " بهتر " پیش میرود . کلمه\* " پیشرفت " که در توجیه مسائل توسعه استعمال میشود از این فلسفه الهام گرفته است ، ( لاقول تازمانی که " پیشرفت " بمفهوم تغییرات در یک جهت ناشناخته نیست بلکه " پیشرفت " بمفهوم رفتن بطرف " بهتر " و " برتر " است ) .

عقاید هگل ظاهرا " با احتیاجات سیاستمداران در کشورهای کمتر توسعه یافته مطابقت دارد . موقعیت زمانی این کشورها تابع نظریه های اجتماعی است که استفاده از قدرت را برای توسعه و تکامل منطقی جلوه دهد . شاید ظهور وقوام فلسفه هگل در زمانی که دستگاه اداری پروس دست بانجام یک سلسله دگرگونی زده بود اتفاقی نبود ، چرا که این دگرگونیها بعدها پایه و اساس صنعتی شدن تلقی شد . در زمان هگل احتیاج شدید به

1- TOPITSCH, E. : a.a.O. 1967, S. 79.

\* — منظور از سرزمین انتخاباتی ، کشوری است که فرد در آن حق شرکت در انتخابات سیاسی را دارد .

یک فلسفه اقتصادی کاملاً آشکار بود و او این فلسفه را ارائه داد و احتیاج روزگاری را که در آن میزیست برآورد کرد. خود هگل مینویسد: "فلسفه چیزی جز توجیه و تفسیر زمانه از طریق اندیشه نیست" (۱).

افکار هگلی حتی اگر آگاهانه بعنوان عقیده هگلی شناخته نشده باشد در کشورهای توسعه نیافته جهان امروز شیوع فراوانی دارد و بنا به عقیده‌ای در کشورهای اعمال میشود که بظاهر "پیشرواند" ولی "مارکسیستی" نیستند.

#### ۴- استدلال مارکسیست های ارتدکس

کارل مارکس از نظریات و تجسم‌های هگل برداشتی میکند که از لحاظ عنوان مساله "حائز اهمیت است. فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک - به پیروی از فلسفه هگل - ادعا میکند - که قوانین جنبش‌های توسعه گزائی جوامع را بطور کلی می‌شناسد و بنا بر این عقیده تفسیر و توجیه دنیا کافی نیست باید آنرا تغییر دهیم و این تغییر باید در جهت قوانین جنبشی باشد. قوانین جنبشی با کمک عناصر منفی از یک سو و احتیاج و جبراز سوی دیگر انسانها را بسوی سرنوشت "بهتری" هدایت میکنند. ظاهراً "عقیده مارکس بر اینست که جنبش یک پویش باز مشروط است" (۲).

بنظر میرسد که این پویش در نظام آموزش سیاسی شوروی تثبیت شده است. تکامل اقتصادی جوامع مختلف بشیوه پویش تاریخ طبیعی تفهیم میشود. یک کشور صنعتی توسعه یافته به یک کشور کمتر توسعه یافته ظاهراً "تصویر آینه‌ها" نشان میدهد. بنظر مارکسیست‌های ارتدکس توسعه و تکامل ارزش نیست، بلکه چیزی است مطمئن که حتماً "خواهد آمد". این مساله تاحدی سیاست شوروی در کشورهای جهان سوم را بیان میکند که در آن به دگرگونی از طریق دگرگون گرایان طبقات متوسط اجتماع و حمایت از آنها برای بکار گرفتن یک خط مشی سیاسی توسعه، اولویت خاصی داده میشود.

بنابر فلسفه هگل دولت در پیشبرد هدفهای توسعه کوشش میکند، و بنا به عقیده مارکسیست‌های ارتدکس تنها حزب سیاسی این وظیفه را بعهده میگیرد. قدرت سیاسی احزاب نیز از این فلسفه مایه میگیرد چرا که حزب سیاسی در پیشبرد امر توسعه کوشش

1- HEGEL, G.W.F.R. : Recht, Staat, Geschichte, (Auswahl von F. Buehlow 7. Auflage, Stuttgart 1970, S. 262.

2- FLEISCHER, H : Marx und Engels. Muenchen, 1970, S. 190.



می‌کند. بعقیده مارکس هدفهای منطقی یک حزب که قادر به اشاعه خود آگاهی در بین توده‌های مردم است قویتر و محرزتر از آنست که دولتی در قرن ۱۹ قادر به انجام آن باشد. حزب مورد نظر مارکس این حق و حتی این وظیفه اخلاقی را بعهدده دارد که جامعه را در جهت توسعه هدایت کند و به کسانی که آزادی واقعی و والای خود را نمی‌شناسند راه را نشان دهد و آنها را ناگزیر به همکاری نماید.

عقاید هگل و مارکسیست‌های ارتدکس بشر را مستقیماً به کار ابزاری هدایت می‌کند. این هدایت بشری توسط امکاناتی صورت می‌گیرد که این ابزار را یافته و نیز سرعت هدایت بشری را بطرف توسعه تنظیم نماید. نظریه توسعه نظیر آنچه بصورت عقاید هگل و مارکسیست‌های ارتدکس بظاهر برای کشورهای جهان سوم قابل توجه است. هر اندازه هم فهم این فلسفه مشکل باشد، هدف آن هر گونه شکی را زایل می‌سازد زیرا می‌گوید: "موفقیت واقعی حتمی است". در این فلسفه برای اعمال زور و قدرت و فشار در هر جامعه‌ای دلایلی ارائه می‌شود و براساس این دلایل است که وظیفه پوشش از اکثریت افراد جامعه برای پیش برد هدف توسعه نفی می‌شود. براساس فلسفه مارکسیست‌های ارتدکس مسأله توسعه بی‌چون و چرا و وظیفه مسئولان اقتصادی و سیاسی هر کشور است (۱). بدیهی است که جنبه‌های منفی چنین فلسفه‌ای آنست که در عمل قدرت حاکمه هر کشوری تحت چنین رژیمی هر چیزی می‌تواند باشد و بهر صورتی می‌تواند درآید.

## ۵- استدلال نئومارکسیست‌ها

برای نئومارکسیست‌ها فلسفه توسعه بصورت دیگری ظاهر می‌شود. اینان بر این عقیده‌اند که قوانین اجتماعی کاملاً شناخته شده نیست. برای این عده پیشرفت چیزی نیست که بهر صورت آمدنی است یا بهر عنوان خواهد آمد، بلکه پیشرفت فقط یک امکان

(۱) - هگل در مورد سیاسیون مینویسد: افراد بشر تاریخ دنیوی کار خود را میدانند و میخواهند. زیرا زمان حساس فرارسیده است... این انسانها حق را بجانب خود میدانند زیرا خودشان منظور نظر هستند... و بهتر از هر کس میدانند که چه باید کرد و آنچه میکنند حق است. دیگران باید پیروی کنند، زیرا آنها احساس میکنند... آنها (افراد بشر دنیای تاریخ) مدیران اجرائی یک هدف هستند... که مرحله‌ای از نردبان ماهیت "قدم به پیش" را تشکیل میدهند.

است که باید در تحقق آن کوشش بخرج داد. با توجه باین اصل J. NYERERE نیرر میگوید (۱): برنامه‌ریزی یعنی انتخاب، انتخاب برای پیشرفت.

نثوما رکسیست‌ها با تکیه به فلسفه هگل و مارکس و بدون توجه به اختلافاتی که بین ایندو وجود دارد، مسیر تحول را طوری مجسم میکنند که انسانها و افراد بشر را به یک آینده بهتر "میتوانند راهنما شود ولی این امر حتمی نیست. کلمه "توسعه" از دید منطقی ما را باین فرضیه نزدیک میکند که چیزی که ما ضمن کوشش در راه توسعه بآن رسیده‌ایم قبلاً وجود داشته و دنیائی که در آن زندگی میکنیم از میلیونها سال پیش و "بصورت توسعه یافته" موجود بوده. نثوما رکسیست‌ها بر اساس عقاید مارکس به پویای یادگیری درونی (خودآگاهی و خودکار توجه دارند. با دید دراز مدت اندوختن تجربه‌های موفقیت‌آمیز و گسترش دانش فنی افراد بشر قابل جلوگیری نیست. گره چیزهایی که بعنوان امکانات به بشر داده شده باید بدست بشر باز شود. بشر موجودیست که هنوز خیلی چیزها را در پیش دارد. این گفته از آن بلوخ (BLOCH) (۲) است که "گرسنگی انسانها برخلاف حیوانات یک مرحله‌ای نیست. چیزی که انسان تغذیه میکند باعث اشتهاهای بیشتر وی میگردد و نیز گرسنگی قدرت تولیدی بشر در پیشرفت و تکامل یک دنیای ناتمام است. (۳) بازبینی چیزی که بشر تا بحال بآن رسیده است و ما انسانها ظاهراً "بآن افتخار میکنیم و رسیدن بهمه این‌ها برای کشورهای کمتر توسعه یافته بصورت یک آرمان درآمده است، بما این نوید را میدهد که گره‌های ما هنوز همگی باز نشده‌اند و بر اساس همین نظر کوششهای توسعه انسانها دارای جهتی هستند. هر چیزی که زنده است در جهت بایستن و شایستن در حرکت است. هدف توسعه در این میان یک پناهگاه در دنیائی است که "انسان کارگر" با "قدمهای صالح" در آن زیست میکند (۴). آینده نه تنها تغییراتی را با خود به همراه می‌آورد، بلکه امیدی برای "دنیای بهتر" می‌آفریند.

بنابراین برای کسانی که از فقر و فاقه و بیماری و ناتوانی رنج می‌برند توسعه اقتصادی بمنزله گامی است در جهت "ایده‌آل" آنها.

1- NYERERE, J. : Introduction in : Second Five Year Plan , Dar-es-Salam, 1969, S. 424 & 426: "To plan is to choose, to go forward."

2- BLOCH, E: Auswahl aus seinen Schriften, Ffm. 1969, S. 89

3- BLOCH, E.: a. a. O. 1969, S. 36 u. S. 37

4- BLOCH, E.: a. a. O. 1969, S. 35, 36, 89, .

نئومارکسیست برایین عقیده است که از میان هریک از نهادهای اجتماعی ، هر چه امروز وجود دارد و آنچه باید امروز انجام شود از نظر عینی قابل اثبات است . آدرنو ( A D O R N O ) ، هابرماس ( H A B R M A S ) هورک هایمر ( H O R K H E I M E R ) و مارکوزه ( M A R C U S E ) که عقاید مختلفی دارند در این نکته با نئومارکسیست ها هم عقیده اند . مثلاً " مارکوزه " بهبود تمدن بشر و توسعه و تکامل آزاداحتیاجات او را یک ارزش میدانند . وی میگوید این ارزش از اصطلاحات " حقیقت عینی " و " صلاحیت " جدا نشدنی است (۱) .

بنابراین عقیده استمرار تاریخی در " گسترش آزاداحتیاجات انسانها " ، علت عینی تعیین واقعیت برنامه های توسعه است (۲) . آدرنویز بهمین طریق استدلال میکند : " هیچکس قادر به انکار این حقیقت نیست که ابناء بشر باید همگی تازمانی که نیروهای مولد برای تامین اولیه احتیاجات انسانها کافی است از تغذیه برخوردار شود ، اما اگر در جامعه ای با وجود انبوه کالاها و منابع موجود گرسنگی حاکم باشد ، در این صورت نیاز جامعه به از بین بردن گرسنگی دخالت او را در مناسبات تولیدی واجب میسازد " (۳) . در اینجا با توجه بعنوان مقاله حاضر میتوان نتیجه گرفت :

— برای نئومارکسیست ها توسعه اقتصادی در کشورهای کمتر توسعه یافته وظیفه — ایست بس بزرگ با اولویتی خاص . از بین بردن فقر و گرسنگی و بیماری با توجه به امکانات فنی موجود در زمان کوتاهی قابل انجام است . اما خود توسعه اقتصادی به مضمون کامل یک ارزش نیست . بعقیده نئومارکسیست گسترش مصرف در اجتماعات صنعتی یک مسأله اساسی است و نئومارکسیست بمخالفت با " جامعه مصرف کننده " برخاسته و میگوید . رفتار جوامع مصرف کننده در کشورهای صنعتی بگونه ایست که پنداری دنیا با خر رسیده و بهمین دلیل میخواهد کلیه منابع موجود را از طریق حرص و ولع در مصرف با سرعت هر چه تمامتر به پایان رساند . (۴)

— ارزیابی مثبت گسترش اقتصادی یک منطق ذهنی نیست که بر اساس قضاوت یک فرد انجام گرفته ، بلکه چیزی است که امروزه با در نظر گرفتن واقعیت تاریخی و وضع جوامع بطور عینی قابل اثبات است .

1- Marcuse, H. : Der Eindimensionale Mensch, Luchterhand , 1968. S. 202, 232.

2- MARCUSE, H. : a. a. O. 1968, S. 232.

3- ADORNO, TH. W. : Der Positivismusstreit in der Deutschen Soziologie, 2. Auflage, Neuwied, Berlin, 1970. S. 74 .

4- MOLNAR, TH. : Sartre, Ideologie unserer Zeit, Muenchen Wien 1970, S. 38.

بعقیده هوفمان ( HOFMANN ) (۱) "حس پیشرفت جامعه در حقیقت سنگ محک صلاحیت هر جامعه است". روشهای یافتن آنچه بطور عینی نشانه پیشرفت است کاملاً متفاوت است اما حل مساله "مساوات انسانها" در صدر قرار دارد.

هابرماس ( HABERMAS ) در نظریه خود از یک گرایش بدون دخالت حکومت که در آن افراد صالح دست به تصمیمات صالحانه میزنند سخن میگوید (۲). جدوجهد همگانی یک جامعه که از طریق روشهای ارتباطی قابل حصول است باید برای اعمال سیاست توسعه مقرراتی بوجود آورد. اما در کشورهای کمتر توسعه یافته بعلت محدودیت منابع شرایط این امر موجود نیست. حکومت در این کشورها لازمه پیشرفت است اما حکومتی یا سیستم حاکمیتی باید باشد که توسعه را با این هدف بطرف جلو هدایت کرده و سیاستهای پیشرو اعمال کند.

### ع- استدلال های دیگر

اصولاً "عقاید بسیار دیگری از طرف افراد بیشتر دیگر در زمینه توسعه اقتصادی بیان شده است که مخالفان از آنها حتی در اغلب موارد بدون دلیل موجه بعنوان اثبات گرایان ( Positivists ) یاد کرده اند و در میان آنها عقل گرایان منتقد مانند پوپر ( POPPER )، آلبرت ( ALBERT ) و تکر وهائی مانند توبیچ ( TOPIITSCH ) بیش از همه معروفند.

از عقاید این عده صرف نظر از اختلافات آنها این نتیجه عاید میشود که بالاخره ارزش هدفها را نمیتوان بطور مستدل و یا از طریق علمی تعیین نمود. اما منشاء ارزش را میتوان از طریق علمی بیان کرد و بطرز پدید آمدن آنرا نشان داده سپس آنها را تحت یک مطالعه اقتصادی - عقلانی قرارداد. بنظر آلبرت کوشش برای تعریف یک "ارزش عینی" و یا دفاع عقلانی از اعمال سیاسی در امر توسعه از مضامین تاریخی و یا از میان تضادهای موجود در جامعه و یا از طریق ارتباطی یک عمل غیر علمی است" (۳). و ارزشها اغلب بطور غیر علمی پایه گذاری میشوند.

بعقیده نئومارکسیست ها کسانی که عقاید آلبرت را دنبال میکنند در حوزه های

1- HOFMANN, W.: Gesellschaftslehre als Ordnungsmacht, Berlin, 1961, S. 38.

2- HABERMAS / : Theorie der Gesellschaft oder Sozialtechnologie, Ffm. 1971. LUHMANN S. 261 ff.

3- ALBERT, H.: Theorie und Realitaet, Tuebingen 1964, S. 212

غیرعقلانی ( IRRATIONALISM ) و اسرارگرائی ( MYSTICISM ) بدنبال ارزشها میگردند و بدین ترتیب خفقان آگاهی ایجاد میکنند .

زمانی که پوپر ( POPPER ) قبل از هر چیز بمخالفت با نداخل ارزشهای علمی و غیر علمی برمی خیزد و بعبارت دیگر بدنبال آخرین ارزش علمی و حقیقی میگردد .

توپیتج ( TOPITSCH ) بمخالفت با عقاید جهان بینی هائی برمیخزد که از طریق آنها ظاهراً " آخرین ارزشها از جریان تاریخ قابل شناخت میشوند (۱) .

— اگر دنیادریک جهت و بطرف هدف معینی در حرکت است ، راه اثبات وجود

این هدف چیست ؟

اگر بتوان از اوضاع تاریخی ارزشها را بدست آورد ، مساله بی تفاوتی ارزش سیر جهانی چگونه باید بیان شود .

— اگر در جهان یک پویش تشبیتی بعنوان هدف در جریان است ( بنا به عقیده هگلی ها و مارکسیست های ارتدکس اما نه بعقیده نئومارکسیست ها ) ، چگونه میتوان از افراد بشر انتظار کوشش در توسعه را داشت و چگونه میتوان افراد بشر را برای عدم انجام امر توسعه و بی عدالتی مسئول دانست ؟

— چرا یک تمدن پیچیده " ورای یک سنت سادگی قرار میگیرد .

— چرا یک درخت چنار " برتر " از یک بوته است ( هگل ) (۲) .

ظاهراً " این سئوالات برای افراد مختلف بشر جوابهای یکسانی ندارند . همزمان از دید کسانی که پیرو نظریه های وجودی نیستند این خطرو وجود دارد که افرادی که از طریق منطق ، ارزشهای عینی را قابل شناخت میدانند و آنهاست که عقیده دارند که میدانند " جهت جلو " در کجا قرار دارد و نیز عده ای که تصور میکنند که قدرت در جهت " صحیح " اعمال میشود ، از قدرت سوء استفاده کنند .

بنظر توپیتج ( TOPITSCH ) و نیز بنظر عقل گرایان منتقد ، هگل و افرادی که بعدها نظریه تاریخ گرائی او را دنبال کردند دچار نوعی خرافات شدند . بعقیده پوپر ( POPPER ) تاریخ مفهومی ندارد که در آن کنکاش توان کرد ، بلکه بتاریخ میتوان مفهوم داد . ابناء بشر این آزادی را دارند که در چهارچوب امکانات داده شده طبیعی آنچه را که میخواهند و می جویند دنبال کنند . آنها باید گسترش اقتصادی را بخواهند یا نه و در این مورد تصمیم بگیرند که آیا گسترش اقتصادی باید سریع و یا آهسته باشد .

1- TOPITSCH, E. : Mythos, Philosophie, Politik, Zur Naturgeschichte der Illusionen, Freiburg 1969, S. 129.  
2- HEGEL, G.W.F.R. : a.a.O. S. 131.

بعقیده پوپر هیچ سؤال دیگری مطرح نیست مگر آنکه اعمال افراد بشر باید مبتنی بر آنچه بصحت آن ایمان دارند انجام شود، و این مساله بدون توجه باین اصل که "آنچه را انسانها میخواهند تا حد زیادی زائیده محیط دنیای اطراف آنهاست"، اعتبار خود را حفظ مینماید.

توسعه اقتصادی به محض آنکه آغاز شود - بر پایه اساس تصمیم تعداد کثیری از افراد است که آنرا بعلت مستدل بودن میخواهند و نه بر اساس یک دانش "عینی". برای مثال یک عقل گرای منتقد، مانند پوپر میتواند خود را وقف توسعه نماید. برای پوپرام توسعه اقتصادی جزئی است از بزرگترین انقلابهای اخلاقی و روحی تاریخ ماکه انسانها را از حکومت پیشواها و قضاوتهای نارس و ناقص آزاد میکند و آزآلام میکاهد (۱). در اینجا باید مرزها و حدود را رعایت کرد و بدین ترتیب "ما اجازه نداریم استدلال کنیم که فقرو فاقه یک نسل باید بعنوان ابزار برای رسیدن بهدفی تلقی شود که خوشبختی مدام نسلیها و یانسل بعدی را بهمراه دارد... همه نسلیها غیر جاودانی اند و همه نسلیها میتوانند از حق خود استفاده کرده و مورد توجه قرار گیرند (۲).

پوپر بعنوان اصل توسعه اظهار میدارد: "بهتر است برای از بین بردن نیازهای واقعی تلاش کنی و کار کنی نه برای تهیه کالاهای مبهم و خیالی. اصرار مکن که با ابزار سیاست خوشبختی بیآفرینی، بلکه خود را وقف از بین بردن اوضاع نابسامان افراد بشر کن (۳). از طرف دیگر یک عقل گرای منتقد مانند فلوربر (FLAUBERT) میگوید: توسعه، چه مسخره ای (۴).

## ۷- استدلال نظریه نظام لومان (Luhmannsche system-theorie)

استدلال دیگر مساله توسعه که بوسیله لومان ارائه شده بر اساس کیپرنتیک (Kypernetik) نظریه نظام زیست شناسی و تحقیق رفتار استوار است. بعقیده لومان توسعه بر پایه "ذهنی بودن عقیده"، یا "انتظار از چیزی بعنوان

- 
- 1- POPPER, K.R. : Die Logik der Sozialwissenschaften in : Adorno, Th.W. a.a.O. 1970, S.8
  - 2- POPPER, K.R. : a.a.O. S.324
  - 3- POPPER, K.R. : a.a.O. S.322
  - 4- MANN, TH. : a.a.O. S.16, "Hein, le progres, quelle blague".

دلیل همزیستی انسانها یا ناپسندگی اجتماعی یا اقداماتی که انسانها را در یک جهت " ایده آل " و روند عادی از حکومت هدایت میکند قرار ندارد، بلکه تکامل و توسعه بیشتر از خود پویای توسعه بدست میآید و آغاز و پایان آن قابل تعیین نیست. در حین جریان پویای توسعه انسانهای اجتماعات گوناگون بافتضای زمان از میان تجربیات خود هدفهای معنی داری یافته و بر اساس آنها عمل میکنند. از میان تعداد کثیری امکانات عملی ارجح آنها انتخاب میشود. بعقیده لومان تکامل (EVOLUTION) و، تغییرات ساخت جامعه در جهت پیچیده تر است. انسانها بمرور ایام شناختهای خود را ذخیره کرده (مثلا "شناختهای تکنولوژی) و در نتیجه دانش بشرافزایش مییابد و امکانات انتخاب انسانها بیشتر میشود، بعبارت دیگر جهان پیچیده تر میگردد. برای آنکه انسانها بتوانند در یک دنیای قابل شناخت زندگی کنند، ( این احتیاج برای شناخت دنیا و کاستن پیچیدگی شدید اوضاع تحت یک چهارچوب معین و معیار اجتماعی معین ظاهرا " از دیدانسان شناسی در ابناء بشر نهان است ) - مکانیزمهای معین اجتماعی تشکیل میدهند، بدین معنی امکاناتی را که کمتر موثر هستند انتخاب نمی کنند. امکانات برگزیده در قالب یک " پویای یادگیری فوق ذهنی " تثبیت میشوند و در اجتماعات گوناگون خصوصیت های گوناگونی می یابند. البته این امر مستلزم آنست که نظم اجتماعی موجود چنین اجازه ای را بدهد.

جریان پویای توسعه بدین ترتیب شامل سه مکانیزم اجتماعی میگردد:

۱ - نوجیه امکانات جدید.

۲ - انتخاب امکانات بهتر و موثرتر و رد امکانات ناموثر.

۳ - تثبیت نظم انتخاب شده.

کارکرد این سه مکانیزم وابسته به نظم اجتماعی مربوطه است و معیار آنها نسبت به تغییرات و تحولات نظام اجتماعی منغیر است بدین ترتیب توسعه به معنی بالا بردن افزایش پیچیدگی نظام اجتماعی است. مکانیزم هدایت کننده در این میان اختلافی است که بین بزرگترین پیچیدگی جهانی و کوچکترین پیچیدگی خرده نظام هر جامعه ای میتواند وجود داشته باشد. مساله قابل توجه از دید سیاست توسعه آنست که تغییرات پیچیدگی های شدید یک جامعه باعث تغییرات پیچیدگیهای خفیف خرده نظام یک جامعه دیگر و برعکس میگردد. مثالی گویا در این باره آنست که با صنعتی کردن هر چه بیشتر جوامع توسعه یافته پیچیدگی دنیای کشورهای توسعه نیافته افزوده میگردد.

با صنعتی شدن هر چه بیشتر کشورهای توسعه یافته امکانات انتخاب جدیدی

برای کشورهای توسعه نیافته بوجود میآید که قبلا " وجود خارجی نداشت.

این کشورها بالطبع چه از طریق استفاده از امکانات جدید (مانند ژاپن در زمان حکومت مئجی MEIJI) چه از طریق سیاست بی تفاوتی (مانند همان کشور دو قرن قبل از حکومت مئجی) مجبور به انتخاب امکانات میگردند. ساخت نظام‌های که میتوانند خود را تطبیق دهند بنوبه خود از طریق محیط آن عده از نظام‌ها که از آنها توسعه آغاز شده تغییر میپذیرد، بطوریکه نسبت به عامل زمان پیچیدگی کلیه نظام‌های اجتماعی جهان رشد میکند. نقطه آغاز توسعه‌های همیشه نظام موجود اجتماعی است. این نظم اجتماعی تحت پوشش بقا وجود و ذات تحت یک تغییر و تحول استمراری و عبارت دیگر تحت یک پوشش ترکیبی-پویائی است و بسان آمیبی است که آهسته از منطقه‌ای به منطقه جدیدی نقل مکان میکند و در عین حال که منطقه قدیمی را ترک میکند، شناخت مکان قدیمی را با خود همراه میبرد. نظریه توسعه لومان با نظریه مارکسیست‌ها در یک نقطه تلاقی میکند و آن اینکه در دنیا یک پوشش یادگیری و فراگیری خود کار انجام میگیرد که منجر به افزایش دانش بشری گشته و چنانچه حرکت بطرف جلو را با افزایش امکانات انتخاب یکسان بدانیم اوضاع جهان "بطرف جلو" میرود. اما برای لومان انتظار یک دنیای بهتر و یا انجام تغییرات و جهش‌ها در جهت مساوات طلبی و سازمان دهی از طریق پوشش فراگیری در قبال یک ایدئولوژی خاص قابل تصور نیست (۱).

بعقیده لومان صلاحیت و عقل و منطق در مساوات طلبی نیست. بجای تجسم مارکسیست‌ها از یک دنیای بهتر فردا لومان بعنوان افق موثر پیشرفت و تکامل پوشش‌های پیشرو ممکن را که برای حل مسائل چه از دید درازمدت و چه از دید کوتاه مدت معتبر باشند می‌پذیرد. از طرف دیگر فرق لومان با عقل‌گرایان در آنست که لومان برخلاف این عده سعی دارد که نظریه تحول جامعه را توجیه کند و بهمین مناسبت نیز لومان فرضیه کاملاً "الهام آمیزی را ارائه میدهد که فهم و درک آن مستلزم فهم و درک اتفاقات و واقعیات روزمره و رازآینده نگری است. استقرار اعمال سیاست توسعه از دید لومان نه در ارزش‌های موجود، نه در تصمیم‌گیری آگاهانه یک فرد در مورد ارزش‌ها، نه در تجزیه و تحلیل عقل-گرایان و نه درخواست انسان‌ها برای رسیدن بیک زندگی بهتر ولی دوردست خلاصه میشود، بلکه ماهیت فلسفه لومان در آنست که توسعه از جریان یک پوشش که ضمن آن نهادهای اجتماعی بوجود آمده و مسئولان امور بوجود می‌آیند، قوام میگیرد. در نظر لومان مثلاً "تشکیل سرمایه و پس‌انداز ممکن است در یک نظام اجتماعی هنگامیکه نظم اجتماعی بسبب صنعتی شدن نظام‌های دیگر بخطر می‌افتد بصورت اجباری درآید. بعقیده لومان ثبات



موجودیها ( بعنوان نگهداشتن موجودیها نه تحت یک نظام ثابت بلکه یک نظام متغیر) بزرگترین فرمان هر نظام اجتماعی است و مفهومی است که بر مفهوم دیگری اولویت دارد. بعقیده لومان این مساله یک فرمان طبیعی است و تمام فلسفه توسعه وی بر مبنای همین اصل بنا شده است. نظریه لومان باز هم در یک نقطه با نظریه مارکسیست‌ها تلاقی میکند و آن اینکه لومان نیز مانند مارکسیست‌ها تجسمی از سیرجهان در یک جهت معین دارد اما بعقیده وی این سیر تکاملی در جهت پیچیدگی جامعه در حرکت است. لومان بر خلاف مارکسیست‌ها مخالف استعمال واژه اخلاقی "صلاحیت" و آرمان‌گرایی در زمینه سیر تکاملی جهان است. بعقیده لومان تثبیت اعمال سیاست توسعه بر این اساس است که در هر نظام اجتماعی نهادها و نیز مسئولانی وجود دارند که بر اساس اعمال تثبیتی خود امر توسعه را در پیش نظر دارند و باید توجه داشت که این نهادها و نیز مسئولان امر تحت یک فشار مکانیکی شدید قرار گرفته‌اند که بنوبه خود آنها را تحت تاثیر شدیدی قرار میدهند و این تاثیر بیشتر بصورت سعی در تثبیت وضع موجود سیستم در یک محیطی است که روز بروز بر پیچیدگی آن افزوده میشود و تثبیت وضع موجود در چنین نظامی از طریق تطابق جامعه با امکانات جدید این‌تخاب عملی میگردد.

## ۸ - جریان توسعه در کشورهای عقب مانده

در کشورهای توسعه نیافته کمتر سعی در توجیه و تفسیر مفهوم توسعه اقتصادی میگردد و چنانچه کسی باین مطلب بپردازد انعکاس صدای خویش را نمی‌شنود. دلیل این امر آنست که در چنین کشورهایی امر توسعه کاملاً "طبیعی" است و اغلب بعنوان سعی و کوشش در صنعتی کردن هر چه زودتر خلاصه میشود. مفهوم توسعه اقتصادی بظاهر مساله‌ای برای کشورهای پیشرفته است که پویای صنعتی شدن را پشت سر گذارده‌اند. در کشورهای جهان سوم میزان توسعه اقتصادی ممالک پیشرفته بعنوان هدفی در نظر گرفته شده وسیعی میشود که اختلاف فی مابین هر چه زودتر بر طرف شود. هر چه این شکاف عمیق تر باشد بهمان نسبت نیز آرمان توسعه گرائی شدیدتر آشکار میشود. شاید بتوان گفت که در بعضی از موارد امر توسعه بهر قیمتی دنبال میشود. تصویری که از این مختصر عاید میشود شبیه تصویری است که لومان ارائه میدهد.

در کشورهای جهان سوم ابزاری جستجویی شوند که در اسرع وقت نوید قدرت میدهد. زیرا قدرت اقتصادی و سیاسی برای شناخت فرهنگ بومی و جلوگیری از نزدیکی به فرهنگ کشورهای پیشرفته و صنعتی بعنوان یک اصل لازم تلقی میشود.

مثلاً "ژاپن نظم اقتصادی فردی و حکومت سلطنتی را برای پیش‌برد امر توسعه موثرترین راه نظام اجتماعی تلقی کرد. چین بدنبال ژاپن الگوی کمونیستی خود را موثرترین نظم اجتماعی برای رسیدن به قدرت و حفظ فرهنگ ملی شناخت. در هر دو مورد ظاهراً یک تفکر ابزاری غالب بوده است چراکه در حقیقت آن نظام اجتماعی میتواند موثر باشد و گسترش یابد که هدفش نگهداری و بقا خود نظام ( نگهداری فرهنگ و سنن ملی ) است و برای توسعه اقتصادی از همه مناسبتر است (۱). نظام اجتماعی کشورهای در حال توسعه ظاهراً "با این معیار مورد قضاوت قرار میگیرد. بمحض آنکه گروههای رهبر قادر نباشند که این پویا را دنبال کنند می بایستی میدان را برای دیگران خالی نمایند.

در فلسفه لومان با توجه باینکه بقا موجودیهای فرهنگی و ملی نظام بزرگترین فرمان در خود نظام است، توجیه و تفسیر فلسفه هگل و مارکسیست‌ها از سیرجهان بعنوان یک مساله جالب توجه کاملاً آشکار نمی‌شود. افسانه‌ای که بر اساس آن میبایستی پنداشت که چیزی شبیه واقعیت عینی در امر توسعه وجود دارد و از قوانین شناخته شده مصلحت - گزائی توسعه مشتق میشود در بعضی از کشورهای توسعه نیافته بعنوان "روح زمان" درمی‌آید زیرا که این شناخت بظاهر برای امر توسعه قابل استفاده بنظر میرسد :

برای نگهداری نظام اجتماعی و از بین بردن شکاف بین پیشرفتگی و عقب ماندگی گروههای محافظه کار و سنت گرا به فلسفه هگل روی می‌آورد و گروههای انقلابی به فلسفه مارکسیستی، استفاده ابزاری با هدف نگهداری نظام اجتماعی مطمئناً یک فعل و انفعال آگاهانه نیست. ظاهراً "بنظر میرسد که در پویا توسعه احتیاج و الزام دگرگونیهای اجتماعی پدید می‌آید که خود بخود نوآوریها و تشکیل سرمایه را تشدید میکند. برای شکوفائی دگرگونیهای گسترش فنون جدید و رسیدن به ضرایب قابل توجه پس انداز و سرمایه -

---

(۱) - در مورد امر استعمال ارزشهای ابزاری KROKER در مقاله‌ای که راجع به مائوتسه‌تونگ نوشته است یادآوری میکند که : "کنفوسیوس دانش و فرهنگ ملی را شرط و عامل صالح بودن انسانها دانسته است و مائوتسه‌تونگ برخلاف کنفوسیوس صالح بودن انسانها را عامل و شرط مهم و درک فرهنگ ملی دانسته است . رجوع شود به :

گذاری ظاهراً "یک عدم تعادل در توزیع درآمد و قدرت در آغاز لازم می‌نماید. بنا بر عقیده‌ای از یک کارگرمثلاً "کشاورزی در یک کشور عقب افتاده نمی‌توان انتظار داشت که برای پسراننداز و سرمایه گذاری در مقابل مصرف اولویت قائل شود. ما میدانیم که در کشورهای عقب افتاده اکثریت افراد جامعه را فقیران تشکیل میدهند. توسعه اقتصادی در این موارد با توجه به رشد شدید و سریع جمعیت و توزیع عادلانه درآمد و قدرت جور در نمی‌آید توسعه اقتصادی لزوماً "خصوصیت پدرسالاری (پاترنالیستی) دارد که این خصوصیت هم میتواند از طریق تمرکز قدرت و اختیارات اقتصادی یک گروه نسبتاً "کوچک ثروتمند و در نتیجه دارای قدرت نوآوری - مانند کارفرمایانی که پوپر یا آنها اشاره میکند - حاصل شود یا از طریق یک گروه قدرتمند ولی کوچک سیاسی بدست آید که بطور کلی میتوان گفت که اگر به توزیع غیر عادلانه ثروت و سرمایه در جامعه‌ای اعتقاد چندانی نداشته باشیم باید طبیعتاً "به توزیع غیر عادلانه قدرت سیاسی معتقد باشیم .

در حالتی که نگهداری نظام اجتماعی و حمایت از آن از طریق پیشرفتهای اقتصادی و از بین بردن خلاء و شکاف بین کشورهای توسعه یافته و نیافته میسر است و این هدف در کشورهای در حال توسعه غالباً "در صدر هدف‌ها قرار گرفته ، یکی از ابزارهای که برای رسیدن باین هدف بکار میرود توزیع نامتعادل قدرت است که اساس دگرگونیهای ناشی از برنامه‌های عمرانی و اقتصادی در جهت عدالت اجتماعی است نظیر آنچه تاحدی در کشورهای صنعتی بچشم می‌خورد. در اینجا باید دانست که مسأله "حقیقت عینی" در امر توسعه اقتصادی وجود ندارد. باین که "خط مشی الهی" امروزه چیزی جز یک اشتباه (که در تاریخ نیز بارها با آن روبرو هستیم) نمیباشد با وجود این احتیاج به نگهداری نظام و احتیاج به ابزار برای از بین بردن اختلاف بین هدف "رسیدن به مرحله حتمی و واقعیتی که امروزه در کشورهای در حال توسعه قابل رویت است برای صعود "take-off" انکار ناپذیر است .

نظریه اقتصادی عقل‌گرائی معتقد به یک پویش آزمایش و خطا (trial and error) یعنی پویش با امکانات اشتباه نه فقط از نظر استراتژی بلکه از نظر هدفهای عالی است. ظاهراً "تعریف و تنظیم یک سیاست توسعه بصورت ذهنی کاری مشکل بلکه امکان ناپذیر است تضاد بین توجه کوتاه مدت فردی و توجه درازمدت عموم بسیار زیاد است (۱).

در کشورهای در حال توسعه امروزه یک فرد حاضر نیست که کار بیشتر انجام داده و یا سرمایه‌گذاری بیشتری را آزادانه تقبل نماید، اما به تجربه ثابت شده است که استفاده

1- WEISSER, G.: Die Politische Bedeutung der Wissenschaftslehre, Goettingen, 1970, S, 39.

از قدرت ( در چهارچوب معین فرهنگ هرکشوری ) میتواند به انجام کار بیشتر و صرف نظر کردن از مصرف برای خاطر مصالح و هدفهای عالی ملی بیانجامد .

بنابه عقیده هورک هایمر فرموله کردن و اعمال هدفهای توسعه بنام "صلاحیت عینی" در مقابل هدفهای توسعه براساس احساس فردی سودمند تراست (۱) . وقتی زیایفرت (۲) می نویسد که حتی گرانبها ترین هدفها نمیتواند اعمال زور و قدرت را حتی در برابر یک انسان محقق جلوه دهد ، این مساله برای تصمیم گیرندگان در کشورهای در حال توسعه بطور قابل توجهی نامفهوم بنظر میرسد ، در کشورهای در حال توسعه اعمال زور و قدرت بصورت یک وظیفه جلوه میکند مثلاً "جلوگیری از فرسایش زمین ، کارهای عمرانی از قبیل سدسازی و غیره کارهایی هستند که بدون اعمال قدرت در کشورهای در حال توسعه باسانی انجام پذیر و قابل تصور نیست . در مورد تشکیل سرمایه در کارگاههای صنعتی و در ساخت کلی اجتماعی نیز وضع به همین منوال است . انتظار چشم پوشی از مصرف برای تشکیل پس انداز سرمایه که از مردم کشورهای توسعه نیافته و لاقل از مردمی که حداکثر عملکرد را در این کشورها دارند ظاهراً "کاری بس مشکل است . برای آغاز صنعتی شدن این کشورها با ضریب رشد شدید جمعیت احتیاج و نیاز شدیدی به نوعی پدرسالاری و فرمانروائی مشهود است . توزیع عادلانه درآمد و قدرت در کشورهای در حال توسعه بهر صورت با انجام دگرگونیها ، نوآوریها و تشکیل سرمایه تاحدی منافات دارد .

برای انجام این مقاصد باید قدرت در دست گروهی نوآور تمرکز یابد و هرچه پویش توسعه شدیدتر باشد بهمان نسبت نیز تمرکز قدرت بیشتر شود . اصولاً "توسعه و مساوات لاقل درآمد پویش ، توسعه باهم آشکارا" متضادند .

## ۹ - نتیجه گیری

باتوجه به کارنوشت بالا باید با این امر حساب کرد که در کشورهای در حال توسعه یک استمراریا حتی رشد "الهیات سیاسی" در جریان است ، زیرانگهداری نظام ( نگهداری فرهنگ و مردم ) مفهومی بالاتر از همه هدفها دارد . اکنون در چنین شرایطی چگونه میتوان مساله حد "مطلوب" و استعمال "مطلوب فرسانفرمائی برانسانها را تعیین کرد؟ این در حقیقت یک وظیفه بی اندازه پیچیده است . . . "انسان حیوانی است که وقتی در میان همجنسان

1- HORKHEIMER, M.: a. a. O. 1967, S. 23.

2- SEIFERT, F. : a. a. O. S. 137.

خوددزدگی میکند احتیاج به یک آقا دارد... اما این آقا را از کجا پیدا کند؟" (۱) تفکر هگلی و مارکسیستی استفاده از قدرت را در زیر عنوان "صلاحیت عینی" محقق میدانند. این فلسفه در حقیقت با این خطر روبروست که انواع و اقسام حکومت میتواند محقق جلوه‌گر شود، حتی حکومتی که از قدرت خود سوءاستفاده میکند، کسی که باید "صلاحیت عینی" را تعیین کند چه کسی است؟ این خطر موقعی جدی میشود که نظامهای حکومتی در برخی از کشورها تشکیل شده و مستحکم میشود که در آنها فرمانروایی و پدرسالاری از مرحله پویش توسعه و تکامل و مراحل اولیه صنعتی شدن فراتر رفته و بیش از حدی است که برای صنعتی کردن اولیه این کشور لازم بنظر میرسد. حاکمیت و فرمانروایی بر اساس پدرسالاری و در رابطه با صلاحیت عینی "و مبتنی بر امید برای یک دنیای "بهتر"، در عین حال بر اساس یک حقیقت استوار است، ولی کسی نمیداند که "حقیقت" چگونه می‌باید توجیه شود و در ضمن کسی قادر نیست جواب قانع‌کننده‌ای، به این سؤال بدهد که حد استفاده بحق از قدرت تا کجاست. شقوق برگزیده موجود کدام‌اند؟ البته باید توجه داشت که این شقوق باید از میان شقوقی انتخاب شوند که استفاده از قدرت در کشورهای در حال توسعه را روا میدانند چرا که انسانها امید زندگی مادی بهتری را دارند و هیچ دلیل منطقی موجود نیست که این آرزو را بیجا تلقی نمائیم حتی هنگامیکه انتظار "خوشبختی" برآورده نشود.

باید بدنبال راه‌حلهائی بود که هم آزادی و سطح زندگی قابل تحمل را برای انسانهای امروز و نسلهای آینده با هم آورد هم احتیاجات نسلهای مختلف را با نسبت معین بیکدیگر برآورده نماید.

بعقیده پوپر، "هر انسانی باید تا حد امکان از آزادی برخوردار باشد بدون اینکه بخواهیم از این طریق آزادی انسانهای دیگری را محدود کرده باشیم" چنانچه این نظریه را قدری توجیه کنیم باید بگوئیم که:

"انسانهایی که امروز در قید حیات اند باید تا حد امکان از آزادی برخوردار باشند بدون اینکه این آزادی موجب شود که فضای آزادی نسلهای آینده یا مصرف نسلهای آینده دچار اخلاص گشته یا سیر نزولی نشان دهد".

در چهارچوب یک چنین هدف اصلی همانگونه که در کشورهای در حال توسعه رایج است میتوان تعدادی هدف برای پیشبرد امر توسعه ارائه داد کار اصلی و مهم در این جا انتخاب ابزار و اقدامات لازم است که مبتنی بر هدفهای ارائه شده است و این هدفها بر

امید بآینده و خوشبختی درآینده استوار نیست. سیاست توسعه با هدفهای دقیق از این نوع دریک دنیای معین با ضریب رشد جمعیت خارق العاده میتواند شامل وظیفه شناسی، حسن مسئولیت درقبال جامعه، چشم پوشی از مصرف بی حد و حصر، برنامه ریزی و تنظیم خانواده باشد که یک فرد اجتماع نمی تواند انتظار آنرا تنها از حکومت خود داشته باشد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی